

# اوقداد

وحید یامین پور



## فہرست

- ۹ ..... **یک حریت**  
۱۱۷ .. ..... **دو ارتداد**  
۱۸۷ ... ..... **سہ رحعت**



رَمستان هرا رو سیصد و هفتاد و چهار؛ تولدت مبارک تنها آرزوی من!

می دانی دخترکم، آرزوها متولد می شوند؛ بعضی هایشان قد می کشد و میوه می دهد و بعضی هایشان، نه، دود می شوند و گاهی بر باد می روند تو تنها آرزوی بر باد رفته می، آرزویی که نه آن تکیه کم و دست های رنگی را روی شعله هایش گرم کم امروز، روز تولد توست و من همیشه با خود می گویم در این ناکجا آباد و در متن یک سیه زوری بی پایان، مهتر است سالی چند بار برای تو حش تولد بگیرم، یا حتی هر روز، وقتی از حواب برمی خیزی و با طلوع چشم هایت روز من آغار می شود

تو تنها آرزوی بر باد رفته می، تنها رود خشک شده، تنها درخت تر محورده،  
تنها شهر ویران شده، تنها سیب کرم محورده، تنها باغ مریص شده  
- آفت برده

- هان؟

- باغ را می گویم پارسال گفתי تنها باغ آفت برده

- نه، نگفتم همین بود که الان گفتم

- نه من دقیقاً یادم مانده پارسال گفתי باغ آفت برده تاره، باغ که

مریص می شود! آفت متناسبتراست با این جمله

- اگر بگویی مریص، نه باغ شخصیت انسانی داده ای مریص شدن

حرارت ادبی اش بیشتر از آفت خوردن است تو دانشجوی فنی هستی،  
آرزو! ارادیات سردیمی آوری مهتر است همین طور دردکی یادداشت  
امروم را دید بری

- با اینکه تکراری است ولی مره می دهد

- تکراری نیست حدید است فقط الفاظش مشترک است، ولی معنایش  
حدید است معنای می تواند تکراری باشد معنا همیشه تازه است، ولی  
ممکن است لباس تکرار را به تن کند و تو گمان کی کههه است لباس

کههه بوی خاطره می دهد کههگی با عشق متناسب تراست

- ولی پدر، به عقیده من تارگی متناسب تراست با عشق

- دحترکم، برای تو رود است که از عشق حرف بری!

تو از سر حیا عقب می شیبی، سرخوشانه می حدیدی و دست هایت را دور گردم  
حلقه می کنی و مرا می بوسی برای تولدت تو پ شلیک می کنی و اعلی حضرت  
بد ترکیب هم بیانیه تریک می خواند حیایان آیرهاور را ریسه بندی کرده اند و  
دحترکان ماتیک مالیده بی حیا با شان پیشاهنگی در میدان شه یاد رقص مشترک  
برگزار می کنند من همه این بریر و پیاش ها را به حساب تولد تو می گذارم به تولد  
خواهر اعلی حضرت این هم نوعی مبارزه است که معنای رویدادها را آن طور که  
می خواهیم تعبیر بدهیم

- تولد خواهرش نیست، پدر تولد عمه اش، اشرف، است سویسید

عمه اعلی حضرت!

- حالا خواهر یا عمه! این سست های محترم برای این اوباش وحشی

چه فرقی می کند

- نانا یونس ۱۶

تو گاهی از الفاظی که گویا نباید آن ها را به کار برم حا می حوری ولی  
چاره ای نیست من نباید از یاد برم که در کوچه پس کوچه های پامار متولد

شده ام و همان حا میان شروشورهای چاقوکش و بی چاک و دهس قد کشیده ام،  
و اینکه درس حوان ترار همه بچه محل ها بوده باشم و دست آحرپایم به کلاس  
فلسفه بار شده باشد هم در اسان به هم ریخته لغات و کلمات کودکی ام تعبیر  
چندانی ایجاد نکرده است اسانی که در میان دیوارهای عمور ریدان های  
متعدد بوی کههگی و کپک گرفته است و گاهی لفظی از ژرفای خاطرات  
به هم ریخته اش بیرون می جهد تا تو و مرا متعجب کند

بیست ساله شده ای و من سال هاست در شب تولدت این قطعه تکرار شده  
تکراری را برای تو سروده ام اگر کنارت بوده ام، آن را بلند بلند خوانده ام و در  
سال های سرد فاصله، آن را بی کم و کاست برایت نوشته ام، در نامه هایی که حالا  
می فهمم کمتر از نصف آن به دست تو رسیده است تو هم همیشه علط هایم را  
می گیری و نه من می حدیدی ولی من مطمئنم که اشتباه نمی کنم، یقین دارم هیچ  
وقت چیزی را که پیش از این به تو گفته ام، تعبیر نداده ام تو همان حمله های  
همیشگی را دوست داری، چون از کودکی یاد گرفته ای آن ها را ریر لب نا من  
زمره کی گاهی عمداً تعبیر کوچکی در کلمات می دهی تا تو را عافلگیر کنم و  
تو بخدی تو هم فرصتی شکار می کنی که نه من یادآوری کنی دارم پیر می شوم،  
نگو بی چهل و پنج ساله شده ام

- چهل و چهار ساله

- الان سه ماه از ورودم به چهل و پنج سالگی گذشته

- حب تا پرسود می گویند چهل و پنج و پنج سالتان شده

- قیافه ام به کدام شبیه تراست؟

- به چهل ساله ها! شاید هم کمتر حرسفیدی های پراکنده که حرئت

ندارند خودشان را نشان ندهند، موهایتان سیاه است تازه، خوگدمی

نشود حدات ترهم می شوید از نظر من که همین الان هم حدانید

- و کمی افسرده

